

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تنبیه دوم:

تنبیه دومی که مرحوم نائینی فرموده اند که مطالب و نکات مهمی هم دارد در کتاب اجود التقريرات (ج2، ص91) عنوان شده است. و در کتاب فوائد الاصول مرحوم محقق کاظمی این تنبیه دوم را عنوان کرده منتهی آنطوری که ایشان در آنجا نقل فرموده اند مرحوم نائینی در سه جلسه بحثشان این تنبیه دوم را متعرض شده اند و يك مقداری بین آنچه که در فوائد آمده و آنچه که در اجود آمده تفاوت هایی وجود دارد که در ضمن بحث به برخی از آنها اشاره می کنیم.

بیان اجود التقريرات:

حالا بیانی را که عرض می کنیم طبق آن چیزی است که در کتاب اجود التقريرات آمده است: در آنجا می فرمایند که مرحوم کاشف الغطاء در مساله جهر و اخفات و مساله قصر و اتمام آمده اند مساله را از راه ترتب تصحیح کرده اند بدین صورت که اگر کسی جاهل است به اینکه نماز صبح را باید جهرا بخواند حالا چون جاهل به این حکم است آمده نماز صبح را اخفات خواند یا بالعکس کسی جاهل است به اینکه نماز ظهر را باید اخفات بخواند ولی آمد نماز ظهر را جهرا خواند؛ در اینجا مرحوم کاشف الغطاء فرموده است که ما عبادت این جاهل را از راه ترتب این را تصحیح می کنیم، یعنی می گوئیم که آنچه که بر او واجب بوده نماز اخفاتی بوده اما حالایی که آن را عصیان کرد و جاهل هست، به نحو ترتبی نماز بصورت جهری بر او واجب است یا بالعکس.

اشکال: از همین راه ترتب يك اشکالی معروفی که در باب جهر و اخفات هست مرحوم کاشف الغطاء خواسته اند آن را حل بکنند و آن اشکال این است که از طرفی کسی جاهل است به اینکه باید نماز را اخفاتی بخواند و در اثر این جهل نماز ظهر را جهری می خواند. خوب از طرفی می گویند که این جهلش اگر جهل عن تقصیر باشد نمازش صحیح است اما استحقاق عقاب دارد. برای جمع بین این دوتا مطلب که بگوئیم این نماز ظهر را که جهرا خوانده صحیح است و نسبت به اینکه به صورت اخفات مکلف بوده و آن را ترك کرده چون جهلش عن تقصیر هست استحقاق عقاب دارد؛

کاشف الغطاء فرموده ما همین را از راه ترتب حل می کنیم و می گوئیم نسبت به آن وجوب نماز اخفاتی عصیان کرده و بعد از عصیان او شارع آن فعلی را که بنحو ترتبی بر این شخص واجب می کند نماز جهری است پس هم وجوب اخفات را عصیان کرده و هم این نمازی که به نحو جهری می خواند این صحیح است و استحقاق عقاب هم بر ترك آن مامور به است که عبارت از وجوب اخفات باشد. مرحوم کاشف الغطاء این را در مقدمه کشف الغطاء بیان فرموده اند.

مرحوم نائینی این را بیان فرموده اند. بعد فرموده اند که به نظر ما اصلاً بحث ترتب و نزاع در باب ترتب در مساله جهر و اخفات و یا مساله قصر و اتمام جریان ندارد. برای آنکه این را اثبات بکنند آمده اند سه تا مطلب را ذکر فرموده اند: مطلب اول این است که فرموده اند تراحم و ترتب و خطاب ترتبی در جایی است که تضاد بین دو عمل يك تضاد اتفاقی باشد، بین ازاله و بین صلاه همیشه که تضاد وجود ندارد یعنی مثلاً الان کسی می رود داخل مسجد و قبلاً نمازش را هم خوانده و می

بیند که مسجد نجس است خوب در اینجا باید ازاله بکند و یا می رود مسجد و مسجد نجس نیست در اینجا هم باید فقط نماز بخواند بنابراین بین صلاه و ازاله نجاست اینطور نیست که تضاد دائمی باشد.

اما در بعضی از فروض و در بعضی از شرایط، مکلف به هر دو می شود و حالایی که مکلف به هر دو می شود در بعضی از فروض این دوتا قابل جمع نیستند.

بنابراین تضاد بین این دوتا تضاد اتفاقی است، یعنی الان تصادفا و اتفاقا این دوتا تکلیف گریبان این را گرفت. اما اگر تضاد، تضاد دائمی باشد در اینجا این از بحث تراحم و از بحث خطاب ترتبی به طور کلی خارج است چون تضاد بین وجوب جهر و اخفات تضاد دائمی است، یعنی دلیلی که می گوید «يجب عليك جهر» با دلیلی که می گوید «يجب عليك اخفات» این دوتا هیچ گاه قابل جمع نیستند و این تضاد بین این دوتا به نحو دائمی است؛ سپس می فرمایند که هر جا بین دوتا فعل تضاد دائمی برقرار شد این دیگر می رود در وادی باب تعارض و اصلا دیگر ربطی به بحث تراحم و ترتب نخواهد داشت.

مطلب دوم این است که فرموده اند خطاب ترتبی در جایی است که اگر مکلف چون گفتیم در ترتب يك مترتب داریم و يك مرتب علیه داریم (به آن مهم مترتب می گوئیم مثل صلاه و ازاله که اهم است به این مرتب علیه می گوئیم).

در باب ترتب می گوئیم وجوب مترتب عند عصیان مرتب علیه است شما وقتی مرتب علیه را عصیان کردید آن وقت این فعل مهم وجوب پیدا می کند. حالا می فرمایند یکی از شرایط ترتب این است که اگر شما مرتب علیه را عصیان کردی مترتب ضروری الوجود نباشد، اما اگر موردی پیدا کردی که اگر آمدید مرتب علیه را عصیان کردی فعل مترتب ضروری الوجود باشد، حالا این مثال اینکه ما اگر مرتب علیه را عصیان بکنیم فعل مترتب ضروری الوجود نباشد در اینجا است که این دوتا فعل ضدان لهما ثالث باشد.

مثل خود صلاه و ازاله بدین صورت که صلاه و ازاله دو ضد هستند اما ثالث دارند یعنی ممکن است که کس نه نماز بخواند و نه ازاله نجاست بکند بلکه در مسجد بنشیند و یا بخوابد و ... در اینجایی که ضدان لهما ثالث در این می گوئیم اگر شما مرتب علیه را عصیان کردی، فعل مترتب ضروری الوجود نیست. اما آنجایی که اگر مرتب علیه را عصیان کردی فعل مترتب ضروری الوجود باشد.

مثل ضدانی که لیس لهما ثالث. مثل بحث جهر و اخفات در باب جهر و اخفات. در باب جهر و اخفات شما اگر در نمازی که واجب است به نحو جهری بخوانید حالا جاهل بودید و آمدید اخفاتی خواندید در اینجا غیر از اخفاتی این فرع دیگری ندارد. یعنی نمی شود بگوئیم که شما يك نماز بخوانید نه جهری و نه اخفاتی. لذا می فرمایند آنجایی که با عصیان مرتب علیه فعل مترتب ضروری الوجود است، این هم از باب ترتب خارج است.

برای آنکه ما در ترتب می خواهیم بگوئیم که فعل مهم در فرضی که شما اهم را عصیان می کنید دارای امر و خطاب و بعث است، خوب بعث و خطاب در کجاست در آنجایی است که فعل موجود نباشد اما در آنجایی که فعل خودش موجود است. می گوئیم ضروری الوجود است در اینجا می گوئیم تکلیف شده به يك چیزی که حاصل است و این محال است. لذا این هم شرط دومی که در اینجا برای ترتب بیان فرموده اند؛ شرط اول این بود که تضاد، تضاد دائمی نباشد، بلکه اتفاقی باشد و شرط دوم این است که فعل مترتب عند عصیان مرتب علیه ضروری الوجود نباشد.

مطلب سوم: عمده مطلب سومی است که در اینجا فرموده اند که این را يك مقداری مفصل است و آن این است که در مطلب سوم فرموده اند که این خطابی که می خواهد متوجه فعل مترتب بشود این سه تا شرط دیگر هم دارد: شرط اولش این است که تکلیف به مرتب علیه واصل به مکلف باشد یعنی به مکلف رسیده باشد و منجز هم باشد یعنی این تکلیف اهم يك تکلیف فعلی واصل منجز باشد. شرط دوم این است که مکلف بپایب این تکلیف منجز را عصیان بکند و شرط سوم این است که مکلف نسبت به عصیانش هم عالم باشد یعنی علم به عصیان داشته باشد. اگر مرتب علیه این سه تا خصوصیت را داشت، می گوئیم که حالا

خطاب ترتبی به آن فعل مرتب و مهم تعلق پیدا می کند.

از اینجا می فرمایند که در مانحن فیه شما کاشف الغطاء آمدید می فرماید خطاب جهري در فرض جهل به وجوب اخفات است یعنی این شخص جاهل هست که باید نماز ظهر را آهسته بخواند و می گوئیم که حالایی که به وجوب اخفات جاهل است، به نحو خطاب ترتبی وجوب جهري متوجه این مکلف است، می فرمایند این نمی شود برای اینکه اگر مکلف نسبت به وجوب اخفات جاهل است این اصلا نمی تواند آن را عصیان بکند چون عصیان فرع بر این است که این تکلیف واصل به مکلف باشد و منجز باشد. بعد مکلف بیاید آن را عصیان بکند بنابراین اصلا در اینجا عصیان معقول نیست خوب حالایی که عصیان معقول نیست دیگر نمی شود آن را موضوع قرار داد چون در باب ترتب گفتیم که عصیان نسبت به امر اهم موضوع برای امر مهم است خوب چیزی که امکان ندارد و محال است این چطور می شود که موضوع برای تکلیف قرار بگیرد.

ان قلت: در اینجا يك ان قلتي را مطرح می کنند و آن این است که مستشکل می گوید چطور عصیان در اینجا نیست؟ چون فرض ما در مانحن فیه در جهل عن تقصیرا است یعنی این آدم می توانست برود یاد بگیرد که نماز ظهرش را باید چه طور بخواند و چون نرفته مقصر است و جاهل مقصر هم مانند عالم حکمش استحقاق عقاب است. قلت: مرحوم نائینی در جواب می فرمایند که جهل مطلقا مانع از تنجز است اگر يك کسی نسبت به حکیم جاهل بود اعم از اینکه این جهلش عن قصور باشد یا عن تقصیر باشد جهل مطلقا مانعیت از حکم و تنجز حکم دارد چون اصلا حکم متوجه آدم جاهل نیست. اما مساله استحقاق عقاب، می فرماید که این استحقاق عقاب نه برای مخالفت با آن حکم مجهول است بلکه این استحقاق عقاب برای این است که این چرا نرفته یاد بگیرد پس استحقاق عقاب برای ترك وجوب تعلم است نه برای اینکه آن تکلیف واقعی مجهول را این شخص انجام نداده چون جهل مانعیت از تنجز دارد و جایی که تکلیف منجز نیست در آنجا مساله عصیان معنی ندارد و عصیان اگر نبود استحقاق عقاب هم معنایی ندارد؛ مثلا الآن در باب اینکه می گویند كفار مکلف به فروع هستند آنوقت یکی از سؤالات این است که در قیامت اینها را برای ترك نماز و سایر عبادات عقاب می کنند؟ خوب طبق این بیان مرحوم نائینی نه، چون اینها جاهل به این فروع دینی ما هستند و جهل مانعیت از تنجز دارد و فرقی نمی کند که جهلش عن قصور باشد یا نه؛ منتهی در قیامت اینها را عقاب می کنند برای اینکه چرا نرفتید تعلم پیدا بکنیم پس بر ترك تعلم و ترك احتیاط و امثال اینها آنها را عقاب می کنند.

بعد از اینکه مرحوم نائینی جواب از این مستشکل را بیان می کنند در اجود التقریرات فرموده اند که در سه مورد اصلا مجالی برای ترتب وجود ندارد چون در چون در بعضیها این سه جهتی که ما آمدید گفتیم یعنی تنجز عصیان و علم به عصیان وجود ندارد و در بعضیها دوتا از اینها وجود ندارد و در بعضیها یکی از اینها وجود ندارد. اما آن سه مورد: یکی در شبهات بدویه ای است که برائت درش جاری می شود، هم در شبهات موضوعیه و هم در حکمیة یعنی در اجود فرقی نگذاشته ولی در فوائد الاصول فقط در شبهات موضوعیه آورده. اینجا شما وقتی اصالة البرائة را جاری می کنید هر سه جهت منتفی است یعنی هم تکلیف واقعی برای این شخص منجز نیست و هم عصیان آن تکلیف دیگه معنایی ندارد و هم علم به عصیان در اینجا معنا ندارد.

مورد دوم در شبهات حکمیة قبل الفحص است یعنی قبل از آنی که مکلف فحص بکند در شبهات حکمیة هم عصیان نسبت به آن تکلیف واقعی تحقق ندارد ولو اینکه بگوئیم تکلیف واقعی تنجز هم پیدا کرده باشد اما عصیان نسبت به آن تکلیف واقعی نمی شود البته عصیان نسبت به اینکه چرا احتیاط نکردی هست اما نسبت به تکلیف واقعی مجهول عصیان نیست و علم به عصیان هم نیست.

یکی هم در شبهات مقرون به علم اجمالی است در شبهات مقرون به علم اجمالی تنجز هست در اینجا یا بر حسب آنچه در فوائد نوشته اند و مرحوم کاظمی آورده اند در شبهات مقرونة به علم اجمالی تنجز هست حالا اگر آمد يك عملي انجام داد که مصادف با واقع شد مثلا می داند که یکی از این دوتا حرام است و آن لیوانی که مثلا برداشته خورده همان حرام بوده و عصیان هم در فرض مصادفه واقع می شود اما اگر ارزش پیرسیم که تو علم به عصیان داری یا نه؟ می گوید نه، من نمی دانم که آیا من عصیان کردم یا نه، در شبهه ای که مقرون به علم اجمالی است یعنی علم اجمالی دارد که در یکی از این دو لیوان شراب است در اینجا تکلیف منجز است و حالا اگر یکی از این لیوانها را بخورد و مطابق با واقع هم باشد یعنی شراب باشد در اینجا عصیان هم واقع

شده اما علم به عصیان در اینجا واقع نمی شود.

در اجود التقریرات اول فرموده اند که علم به عصیان تحقق پیدا نمی کند منتهی در اینکه آیا خود عصیان هست یا نه يك مقداری عبارتشان اجمال دارد. بنابراین آنچه که مهم است این است که در این سه مورد: یکی در شبهات بدویه ای که براءت جاری می شود و دوم در شبهات حکمیه قبل الفحص و سوم در شبهات مقرون به علم اجمالی در این جاها نائینی فرموده اند که به هیچ وجهی باب ترتب و این که بیایید در آن خطاب واقعی مجهول ما بیاییم يك تکلیفی را بنحو ترتبی بر آن خطاب درست بکنیم، این امکان ندارد، چون آن تکلیف یا هر سه جهت درش منتفی است و یا دو جهت درش منتفی است و یا يك جهت درش منتفی است.

آخرین مطلبی که در اجود فرموده اند این است که فرموده اند ما يك قاعده کلی تحویل شما بدهیم و آن قاعده این است که هر خطابی که وصولش به مکلف محال باشد جعلش هم از ناحیه مولای حکیم محال است؛ بعد فرموده اند که روی همین ضابطه ما معتقدیم که تکلیف به ناسی محال است یعنی اگر شارع بخواهد بگوید که کسی که ناسی است «يجب عليك ايها الناسي ان تفعل كذا»، این محال است، چرا؟ فرموده اند که این آدمی که ناسی است دو صورت بیشتر ندارد یا التفات به نسیانش دارد خوب اگر التفات داشته باشد که دیگر از ناسی بودن خارج می شود و یا در حین نسیان التفات به این نسیانش ندارد و فکر می کند که ذاکر است در این صورت اگر مولا بخواهد يك تکلیفی را متفرع بر نسیان بکند این محال است و مولا بخواهد نسیان را در موضوع قرار بدهد و بگوید اذا نسيت يجب عليك كذا، خوب اگر در حین نسیان التفات ندارد پس التفات به موضوع ندارد و جاهل به موضوع است و اگر جاهل به موضوع باشد آن تکلیف نمی تواند بر این موضوع مترتب بشود. سپس اشاره کرده اند به اینکه مرحوم شیخ انصاری آمده اند يك راهی را برای تصحیح امر به ناسی درست کرده اند که بعدا عرض می کنیم.